

باشناخت ماهوی و خطی ریشه‌ها و خواستگاه جمهوری اسلامی ایران می‌تواند بین مایه بسیاری از تصمیمها، ایستارها و سیاستهای آنرا دریافت. جمهوری اسلامی ایران بر آیند تاریخی مبارزات سیاسی ایرانیان برای گسستن وابستگیها و تأمین استقلال سیاسی و حاکمیت ملی بوده است. از آنرو که مدیریت انقلاب اسلامی را جامعه‌ر و حائیت به دست داشته، گرایشهای آن نیز ناگزیر مذهبی بوده و بر پایه اندیشه اسلامی شکل گرفته است. جامعه روحانیت که در دوران زمامداری خاندان پهلوی به حاشیه میدان سیاست رانده شده و بخشی از آن در مبارزه با استبداد شاهنشاهی، سخت رادیکال شده بود، شبکه‌ای در سراسر کشور در اختیار داشت که می‌توانست مردمان را از چگونگی کارکرد نظام و نقش خارجیها در ایران آگاه سازد. در همان حال، جامعه روحانیت تنها جریان سیاسی-اجتماعی در ایران بود که در دور افتاده ترین روستاهای کشور می‌توانست به بسیج فکری و سیاسی توده‌ها بپردازد و بازیابی ساده، اوضاع کشور را برای آنها روشن کند. بخش بزرگی از جریان روشنفکری، چه در درون و چه در فراسوی مرزها، به اندیشه‌های گوناگون چپ و مارکسیستی گرایش داشت و هر چند با حکومت شاه و نفوذ خارجی در ایران سرسستیز داشت، خود را کمابیش در برابر جریان مذهبی، روحانیت و روشنفکری مذهبی می‌دید. بر سرهم، کمبود و جوه اشتراك نظری میان گروههای سیاسی ایران موجب پراکندگی و چنددستگی سیاسی در کل کشور و ناکامی در دستیابی به راهبردی ملی می‌شد. حتی جریان ملی که نقشی برجسته در مبارزات ضد استبدادی ایران داشت نمی‌توانست جهان بینی مذهبی و دیدگاه جامعه‌ر و حائیت نسبت به جهان و ایران را بپذیرد. هر چند جریانهای مذهبی، ملی و مارکسیستی در براندازی حکومت شاه اتفاق نظر داشتند، سیستم جایگزین مورد فاقی در میان نبود. روحانیت مخاطبان بیشتری در جامعه داشت و از توان تشکیلاتی و امکان بسیج فکری و سیاسی توده‌ها برخوردار بود. گروههای ملی و چپ بیشتر در شهرهای بزرگ و در میان دانش‌آموختگان و روشنفکران و افراد حرفه‌ای طرفدار داشتند. گذشته از این، در دهه ۱۳۵۰ شمسی، شمار چشمگیری از جوانان از راه سخنرانیها و نوشته‌های دکتر شریعتی،

گرایش مذهبی پیدا کرده بودند. بر سرهم، تناسب کمی و تشکیلاتی و اجتماعی روحانیت و جریان مذهبی بسی نیرومندتر از دیگر جریانهای سیاسی در کشور بود، ولی مذهبیون می‌بایست برای تثبیت جای برجسته خود در دوران پس از انقلاب تلاش کنند. گرچه آنان سرانجام بر دیگر جریانها پیروز شدند، ولی وابستگان به جریانها به صورت اپوزیسیون درون و برون مرزی درآمدند.

جمهوری اسلامی در سراسر حیات خود در هیچ مقطعی از فعالیتها، تبلیغات و مخالفت این جریانها نشده است. در کنار این مخالفتها، سیاسی از میان خود ایرانیان، ایدئولوژی انقلاب اسلامی به گونه‌ای بود که با آمریکا، غرب، حکومتها، دست نشانده عرب، اسرائیل و بیشتر دولت‌های که گرایشهای غربی و کاپیتالیستی داشتند تقابل پیدا کرد. جمهوری اسلامی ایران گذشته از اینکه در پی ایجاد نظامی تازه در ایران بود، به دنبال تغییر و تحول در جهان اسلام، کشورهای در حال توسعه و کمک به همه جریانهای انقلابی جهان سومی نیز بود. باتلین شدن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، این ویژگیهای رفتاری، گونه‌ای نهادینه قانونی در سیاست خارجی کشور یافت. هر چند تحولات ایران به گونه چشمگیر بر مردمان منطقه اثر گذاشت و موجب بسیج سیاسی و مذهبی آنها شد و برای مدتی نشانه‌های بسیار از با گرفتن نهضت‌های اسلامی برای ایجاد درگونی سیاسی در کشورهای مسلمان پیدا شد، اما حکومتها، خاور میانه اقدامات متقابل خود را در برابر امواج انقلاب اسلامی آغاز کردند:

جریانهای اسلام‌گرا در این کشورها سرکوب شد، شورای همکاری خلیج فارس برپا شد، سلطه امنیتی و نظامی آمریکا بر کشورهای مسلمان گسترده تر شد و رژیم صدام به ایران حمله نظامی کرد. مجموعاً غرب، حکومتهای عرب، اسرائیل و حتی به گونه‌ای غیر مستقیم اتحاد جماهیر شوروی در برابر انقلاب اسلامی و سیاستها و آرمانهای جمهوری اسلامی موضع گرفتند و در جهت تضعیف و تخریب آن کوششهای بسیار کردند. در نتیجه، جمهوری اسلامی از يك سو با اپوزیسیون ایرانی در داخل و خارج و از سوی دیگر با نیروهای بزرگ بیگانه وارد کشمکش و جنگی گسترده شد. بدین سان افکار و اهداف جمهوری اسلامی نیروی

جهانی شدن، حاکمیت ملی و جمهوری اسلامی ایران

دکتر محمود سریع القلم
استاد دانشگاه شهید بهشتی

خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه جویی و سلطه پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرتهای سلطه گرو روابط صلح آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است.»

واژه سلطه، بی گمان به نفوذ و دخالت تاریخی بیگانگان در ایران اشاره دارد؛ عبارت «سلطه ناپذیری و حفظ استقلال همه جانبه» بازتابنده روحیه انقلابی و گویای هدف مبارزان مذهبی و غیر مذهبی ایرانی در یک سده گذشته است؛ «دفاع از حقوق مسلمانان» در واقع اصلی در روابط بین الملل اسلامی است که کاربردی فراتر از پاسداری از منافع ملی در چارچوب مرزهای ایران دارد و بیشتر به روابط جهان اسلام با جهان غیر اسلامی بستگی پیدامی کند؛ اصطلاح عدم تعهد نیز گویای ائتلاف نکردن با قدرتهای بزرگ است. بدبینی ژرف و تاریخی ایرانیان نسبت به قدرتهای بزرگ، در این اصطلاح که با اصول اسلامی دایر بر منع اتحاد مسلمانان با کفار و ستمگران همخوانی دارد، نهفته است. بدین سان، از یک دیدگاه، اصل ۱۵۲ قانون اساسی با تجارب تلخ تاریخی ایرانیان سنخیت دارد و تا اندازه ای مانع از همکاری، هماهنگی و همراهی راهبردی با قدرتهای بزرگ می شود چون بر این باور استوار است که قدرتهای بزرگ در پی عدالت، روابط برابری و احترام متقابل نیستند؛ چیزی که تاریخ ایران نمونه های بسیار از آن به دست می دهد.

در واقع، بسیاری از ویژگیهای رفتاری جمهوری اسلامی ایران را از یک سو سیاستها و کارکرد قدرتهای بزرگ در ایران و از سوی دیگر سیاست خارجی اسلامی پشتیبانی می کند. اینکه مسلمانان خود باید کارهای خود را اداره کنند و به دیگران وابسته نباشند، در کنار وابستگی ژرف ایران به قدرتهای گذشته، با شعار خود کفایی و گریز از قدرتهای بزرگ همخوان است. همچنان که کمونیسم و سوسیالیسم با جوامع غربی و سرمایه داری همخوانی داشته و در راستای تکامل فکری و عینی رنسانس قابل تفسیر است، اندیشه اسلامی در ایران نیز در تداوم جریانهای فکری و سیاسی جهان سومی معنا پیدامی کند. جریان بیگانه ستیزی پس از انقلاب ایران در امتداد خاطرهای تاریخی ایرانیان از غرب است. اگر به

تهاجمی چشمگیری در برابر خود ایجاد کرد. تداوم این وضع پس از دو دهه باعث شده است که جمهوری اسلامی همچنان یک پدیده امنیتی باقی بماند و رویارویی آن با محیط بین المللی و بیرونی در حالت نظامی-امنیتی حفظ شود و درگیریهای سیاسی کاهش نیابد. هر چند با گذشت زمان، روابط ایران با بسیاری از همسایگان تعدیل شده، ولی مرکز ثقل تقابل فکری، ایدئولوژیک و سیاسی-امنیتی آن یعنی اسرائیل و موجودیت و سیاستهای آن همچنان برجا است. پرداختن به نگرانیها، تهدیدها و رویارویی با مخالفان، وقت، انرژی و منابعی چشمگیر از جمهوری اسلامی را به خود اختصاص داده است.

نتیجه مهم این رویارویی، دغدغه خاطر دائم جمهوری اسلامی برای از میان برداشتن بحر آنها و مهم ترین آنها جنگ ۸ ساله بارزیم یعنی عراق با پیامدهای بسیار سنگین برای اقتصاد کشور و جامعه ایرانی بوده است. درگیری و روابط پر تنش با ترکیه، عربستان، اردن، مصر، الجزایر، کشورهای کوچک خلیج فارس، افغانستان و جمهوری آذربایجان در سطح منطقه ای و آلمان، فرانسه، انگلستان، آمریکا، کانادا و آرژانتین در سطح بین المللی بر سر مسائل امنیتی و سیاسی، مشکلاتی چشمگیر در روابط خارجی ایران پدید آورد. جغرافیا، نفت و بازار مصرف، موقع ایران را در روابط بازرگانی بین المللی حفظ کرد ولی نگرانیهای امنیتی، هر اس برخی دولتها از دخالت ایران در امور داخلی شان و رادیکالیسم سیاسی و مذهبی باعث فاصله گرفتن بیشتر کشورها از ایران شد. سوریه و لبنان تنها دو کشوری در منطقه بودند که روابط عادی خود را با ایران حفظ کردند. جنگ و جابه جایبهای اجتماعی طبیعی ناشی از انقلاب سبب شد که نزدیک به دو نیم میلیون تن از کشور بروند و بیشتر در غرب اروپا، آمریکای شمالی، استرالیا و امارات مستقر شوند. بخشی از این مهاجران، دست به سازماندهی فعالیتهای گسترده و تبلیغات سیاسی مخالف ج.ا.ا. در فراسوی مرزها زدند.

با افکندن نگاهی به قانون اساسی جمهوری اسلامی در می یابیم که جهت گیری های بین المللی و سیاست خارجی کشور ریشه در اصول قانون اساسی دارد. اصول ۱۵۲ تا ۱۵۴، ناظر به سیاست خارجی است. اصل ۱۵۲ قانون اساسی می گوید: «سیاست

○ با افکندن نگاهی به
قانون اساسی جمهوری
اسلامی در می یابیم که
جهت گیری های بین المللی
و سیاست خارجی کشور
ریشه در اصول قانون
اساسی دارد.

دگر گونیهای پس از سال ۱۳۵۷ و گرایشهای فکری در دهه نخست انقلاب توجه کنیم، شاید بتوانیم به این برداشت برسیم که استقلال سیاسی مهم ترین هدف و موضوع انقلاب و مبارزات در تاریخ معاصر ایران بوده است. از این دیدگاه، توسعه یافتگی اقتصادی به معنایی که در غرب و کشورهای تازه صنعتی شده مانند کره جنوبی و مالزی رایج است، هدف جمهوری اسلامی ایران و رجال سیاسی آن نبوده و شاید چنین انتظاری در قالب انتظارات تاریخی نیز نمی گنجیده است.

در اصل ۱۵۳ می خوانیم: «هر گونه قرار داد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است.» «واژه سلطه در اینجا تکرار شده و در کنار «بیگانه» قرار گرفته است. عملگر دگر غرب در مورد ایران و روابط ایرانیان با بیگانگان به اندازه ای منفی بوده که واژه هایی مانند خارجی، بیگانه و اجنبی، خود به خود القا کننده نوعی فاصله فرهنگی و فکری و سیاسی میان ما و دیگران است. اصل ۱۵۳ ارتباط را نفی نمی کند، بلکه «سلطه» را مورد و ممنوع می شمارد؛ مفهومی که به رغم دگر گونی ظاهری اش در دوست سال گذشته، شاید از دید ماهوی چندان تغییر نیافته باشد. امروز بیش از نیمی از ثروت و سرمایه موجود در مالزی متعلق به خارج جیهاست و مالزیاییها می توانند از به کار افتادن آن در کشورشان بهره مند شوند. به سخن دیگر، در یک دادوستد سیاسی-اقتصادی، مالزیاییها پذیرفته اند که در برابر ورود سرمایه خارجی، به نرخ بهتر اشتغال و تولید دست یابند. چین نیز در همین راه گام نهاده است. شرکت خارجی در مالزی در چارچوب قوانین مالزی کار می کند و وزیر و وکیل تعیین نمی کند، اما هرگاه بخواهد، می تواند سودساز خود را از آنجا بیرون ببرد. در چه شرایطی نیروهای بیگانه بر ارتش، فرهنگ، اقتصاد، و منابع طبیعی یک کشور مسلط می شوند؟ پاسخ این پرسش را باید در اوضاع داخلی کشور یافت.

در کنار این پرسش، می توان پرسید که در چه شرایطی انسانها از محیط اثر می پذیرند و افکار و رفتارشان پیوسته دستخوش دگر گونی می شود؟ بی گمان اگر افراد اعتماد به نفس را از دست داده باشند، تبلیغات بیرونی سخت برایشان اثر خواهد گذاشت.

کسی که از خود رنگ ندارد، ناگزیر رنگ محیط را می گیرد. چگونه دولتی بیگانه جرئت می یابد که بر منابع طبیعی کشوری دیگر چنگ اندازد؟ یا شاید مهمتر از آن، ارتش کشوری دیگر را در راستای منافع خود جهت دهد؟ اختیار و اراده فردی همان حکم ثبات سیاسی، اقتدار ملی و اجماع نخبگان در سطح یک کشور را دارد. انسانهای نیرومند دستور کار سنجیدمو اراده استوار دارند و در پرتو تصمیم گیریهای منطقی و برنامهریزی مناسب به هدفهای خود می رسند. کشورها از این قاعده مستثنی نیستند، با این تفاوت که کار جمعی بسی دشوارتر از کار فردی است و در چارچوب آن، رواداری، خویششن داری، کوتاه آمدن، پیشینه گرانی و تسامح رفتاری و فکری، فضیلت شمرده می شود.

اصل ۱۵۴ قانون اساسی مقرر می دارد: «جمهوری اسلامی ایران در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند.» شاید این اصل انقلابی ترین سرچشمه راهبردها و اقدامات جمهوری اسلامی ایران باشد. این اصل در سطح جهانی کاربرد می یابد و بین مایه دسته بندی بازیگران نیز قدرت آنهاست. بر پایه این اصل نیز جمهوری اسلامی باید به باورهای خود وفادار باشد و از همکاری با مراکز قدرت پرهیز کند. چنین اصولی در سالهایی چند پس از انقلاب به گونه گسترده اعمال شد و ایران به صورت گرانگه و مرکز رفت و آمد نمایندگان همه نهضت های آزادی بخش، گروه های سیاسی معارض حکومتها و همچنین پشتیبان جریانهای مخالف قدرتهای بزرگ درآمد؛ اما از دید اقتصادی، رفتار فته از کشورهای جهان سوم فاصله گرفت و بار دیگر به شرکای سنتی خود مانند ژاپن، اروپای غربی، و آمریکای شمالی رو کرد. به سخن دیگر، جمهوری اسلامی پیوسته آماده همکاری اقتصادی با همه کشورهای حتی قدرتهای بزرگ بوده، ولی این آمادگی را در میدان سیاسی نداشته است. بدین سان، روابط اقتصادی از سیاست خار جی جدا شده است. شاید دولت مردان بر این گمان بوده اند که خرید و انتقال تکنولوژی لزوم آسبیب و وابستگی سیاسی نمی شود، در حالی که گسترش مناسبات سیاسی ممکن است شرایطی پدید آورد که باعث

○ استقلال سیاسی
مهم ترین هدف و موضوع انقلاب و مبارزات در تاریخ معاصر ایران بوده است. از این دیدگاه، توسعه یافتگی اقتصادی به معنایی که در غرب و کشورهای تازه صنعتی شده مانند کره جنوبی و مالزی رایج است، هدف جمهوری اسلامی ایران و رجال سیاسی آن نبوده و شاید چنین انتظاری در قالب انتظارات تاریخی نیز نمی گنجیده است.

وابستگی شود یا گسترش آن مناسبات منوط به پذیرش نکاتی باشد که به گونه‌ای به وابستگی سیاسی بینجامد. جمهوری اسلامی ایران در روابط بین‌المللی خود حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، تجاری، نفتی و اقتصادی را از یکدیگر جدا کرده است. بر سر هم، اصل ۱۵۴ قانون اساسی برای یک کشور انقلابی یا تازه انقلابی شده، اصلی طبیعی است. تا امروز تنها زمینه کار برد این اصل، مسئله فلسطین و حقوق فلسطینیان بوده که نقش بسیار تعیین کننده‌ای در روابط بین‌المللی ایران داشته است. اصل حاکمیت ملی در جمهوری اسلامی ایران در قالب مرزهای ایران تعریف نشده است، بلکه واحد اصلی ارزیابی، جهان اسلام است. از همین رو در نگرش رجال سیاسی ایران پس از انقلاب، موضوع فلسطین نه موضوعی میان اعراب و اسرائیل بلکه مسئله‌ای کلیدی میان مسلمانان و اسرائیل شمرده شده است.

فضای سیاسی و امنیتی یاد شده، فرصت لازم را برای توسعه اقتصادی همه جانبه بعنوان اولویت نخست کشور به جمهوری اسلامی ایران نداده است. نظم جهانی از دید اقتصادی بر نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌داری انحصاری پایه‌ریزی شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظام اقتصادی اسلامی بعنوان راهنمای مدیریت اقتصادی کشور در نظر گرفته شده است. هر چند لایه‌هایی از نظام سرمایه‌داری را می‌توان در اندیشه اسلامی جستجو کرد، اما سرمایه‌داری بمثابه یک مکتب اقتصادی و با توجه به انگیزه‌ها، هدفها و افتخار نامحدود آن یکسره با اندیشه اسلامی منطبق نیست. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران بعنوان یک سیستم ویژه خود نمی‌توانست نظم اقتصادی جهانی را بپذیرد اما بر خلاف اتحاد جماهیر شوروی که مرزهای اقتصادی خود را بر جهان می‌بست، ایران پس از انقلاب روابط بازرگانی خود را با جهان نگسترد و سنتهای گذشته ادامه یافت، هر چند انتقال تکنولوژی در سایه برخی گرایشهای سیاسی و انقلابی با دشواری‌هایی روبه‌رو شد. در این بخش باید بازرگانی خارجی را از روابط اقتصادی جدا کرد. اندیشه‌های حاکم در جمهوری اسلامی و گرایشهای دولتمردان در زمینه بازرگانی مشکلی با محیط بین‌المللی نداشته، اما در بخش روابط اقتصادی و در مورد

مسائلی چون مالکیت خارجی در ایران و سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، قوانین دستمخیم و بر سر هم مخالف حضور خارجی در صحنه اقتصاد داخلی بوده است. اصل ۴۴ قانون اساسی، صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آب‌رسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی‌رانی، راه‌وراه آهن را در قلمرو مالکیت و مدیریت دولت دانسته است. در این موارد، بازرگانی خارجی بسیار با اهمیت بوده و بر پایه قانون در اختیار دولت قرار گرفته است. به لحاظ خطی-تاریخی، پیروزی انقلاب اسلامی هم‌زمان با دگرگونیهای بسیار چشمگیر اقتصادی در سطح جهان بوده و کمابیش همه اقدامات مهمی نیز که به قدرت یافتن مالزی انجامیده، پس از سال ۱۳۶۱ بوده است.^۱

از سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۸)، روند خصوصی‌سازی و کم‌رنگ کردن نقش دولت در اقتصاد ملی در سطح جهان گسترش یافت و بویژه در کشورهای جهان سوم بسیاری از بخشهای اقتصادی بنیادین به بخش خصوصی واگذار شد. هم‌زمان با این تحول، از گرایش به خصوصی‌سازی در ایران کاسته شد و اقتصاد ایران به سوی دولتی شدن سوق یافت. پس از گذشت بیست و چند سال از عمر جمهوری اسلامی، تحلیل یک اقتصاددان ایرانی درباره موانع قابلی شدن اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۱ چنین بوده است: «مشکل اقتصاد مالدولتی بودن، انفعالی بودن و غیر قابلی بودن آن است. عمده منابع اقتصادی کشور تحت تصدی یا کنترل مستقیم یا غیر مستقیم دولت است و این تصدی‌گری و کنترل دولت موجب شده که از منابع استفاده بهینه نشود، انحصارها و رانتها به صورت بسیار گسترده در اقتصاد به وجود بیاید، سیستم اقتصادی ناکارآمد شود و سطح رفاه اقتصادی پائین باشد. دعوای سیاسی موجود در اگر به محدوده نظام اقتصادی مربوط کنیم، مشاهده می‌شود دعوای سیستم نیست بلکه روی منافع است. سیستم دولتی اقتصاد ما بیشتر باب طبع هر دو جناح است، هر دو طرف از دولتی بودن منافع و رانتها و امتیازها استفاده می‌کنند.»^۲

شاید مشکلات اقتصادی ایران نیز سیاسی باشد. با توجه به گستره و حجم نگرانیهای امنیتی جمهوری

○ اصل ۱۵۴ قانون اساسی برای یک کشور انقلابی یا تازه انقلابی شده، اصلی طبیعی است. تا امروز تنها زمینه کار برد این اصل، مسئله فلسطین و حقوق فلسطینیان بوده که نقش بسیار تعیین کننده‌ای در روابط بین‌المللی ایران داشته است. اصل حاکمیت ملی در جمهوری اسلامی ایران در قالب مرزهای ایران تعریف نشده است، بلکه واحد اصلی ارزیابی، جهان اسلام است. از همین رو در نگرش رجال سیاسی ایران پس از انقلاب، موضوع فلسطین نه موضوعی میان اعراب و اسرائیل بلکه مسئله‌ای کلیدی میان مسلمانان و اسرائیل شمرده شده است.

○ به همان اندازه که با قدرتهای بزرگ مشکل سیاسی و امنیتی وجود داشته باشد، روابط اقتصادی نیز تحت الشعاع قرار می گیرد و بهره برداری از امکانات محدود می شود. چیرگی مطلق نهاد حکومت و دولت بر مقدرات ایران که سنتی دیرینه در تاریخ سیاسی و اقتصاد سیاسی این کشور است، خود به خود جامعه را ضعیف می کند و بخشی از آن یعنی بخش خصوصی را که می تواند هدایت گر مناسبات اقتصادی باشد سخت محدود می سازد.

اسلامی از محیط بین المللی و نااندازه ای از محیط داخلی، باز کردن فضای اقتصادی کشور و گرایش حتی تدریجی به سوی غیر دولتی کردن اقتصاد پیامدهای مهمی از نظر دولت و حکومت مرکزی خواهد داشت و ممکن است برخی جریانهایی غیر دولتی و شاید خارجیهای سهمیم در اقتصاد ایران خواسته ها، تقاضاها و اولویتهایی مطرح کنند که با جهت گیری و ماهیت نظام سیاسی همخوانی نداشته باشد. بنابراین، امکانات اقتصادی متمرکز در راستای اهداف سیاسی دولت یک ضرورت شمرده می شود. باز گذاشتن فضای تصمیم گیریهای اقتصادی هنگامی عملی است که به ماهیت، جهت گیری و هزینه تصمیم گیریهای سیاسی لطمه نزند. ضرورت های غیر دولتی شدن اقتصاد با جهت گیری سیاسی کشور تطابق ندارد. جمهوری اسلامی در محیط بین المللی گرفتاریهایی دارد و از این رو به سادگی نمی تواند فضای اقتصادی داخلی را آزاد بگذارد. اگر بخش غیر دولتی مهمترین بخش اقتصاد ملی باشد، باید سهم و موقعیت و امنیت نظام سیاسی تضمین شده باشد. در صحنه داخلی، بخش اقتصادی نمی تواند جدا از بخش سیاسی عمل کند.

از آنجا که خواسته های جمهوری اسلامی و خواسته های محیط بین المللی یکی نیست، نه تنها در عرصه اقتصاد بلکه در همه عرصه ها، غیر دولتی کردن فعالیتها بر خلاف منافع و اولویتهای سیاسی نظام جمهوری اسلامی است. اگر اقتصاد ایران به روی سرمایه های خارجی باز شود (مشرط به اینکه فضای لازم و زمینه مناسب ساختاری و اداری و تأسیساتی برای این سرمایه گذاری فراهم باشد) طبیعی است که با گذشت زمان، افزایش دامنه و تأثیر این حضور خارجی ممکن است نظام سیاسی و بویژه قوه قانون گذاری را در برابر خواسته ها و شرایطی تازه قرار دهد. کمترین تأثیر چنین فرایندی این است که جمهوری اسلامی باید با شکر کای اقتصادی خارجی خود در تعیین اولویتهای و چگونگی اداره کردن کارها مشورت کند.

این گونه مدیریت، با حاکمیت ملی جمهوری اسلامی و این اصل که در مسائل سیاسی با خارجیها شریک نشود در تعارض خواهد بود و تکرار تاریخ دانسته خواهد شد. هر اندازه فضای اقتصادی باز شود یا دامنه آن با هماهنگی شرکتها و دولتهای خارجی

گسترش یابد، حوزه سیاست و سیاست گذاری کشور نیز باید در معرض تبادل نظر، مشارکت و چانه زنی با خارجیها قرار گیرد. روشن است که منظور از خارجیها بنگالدش، کنیا، یونان، سنگاپور و روسیه سفید نیست، بلکه ژاپن، انگلستان، آلمان، فرانسه و مقطعی آمریکا است. چنین روندی با اصول انقلابی و حتی اصول قانون اساسی در تضاد است. اگر اقتصاد ایران ویژگیهای رقابتی پیدا کند، خارجیها نیز در صحنه رقابتها ایفای نقش خواهند کرد و به اندازه ای که دامنه و حجم این رقابتها افزایش یابد، سطح دادوستد سیاسی میان بازیگران اقتصادی داخلی و خارجی بالا خواهد رفت. کره جنوبی، سنگاپور یا مالزی را در نظر بگیرید که در اصل، موجوداتی اقتصادی اند. به رغم رفت و آمد و روابط راهبردی با غرب، بیشتر مردمان دولت مردان این کشورها اصالت فرهنگی خود را حفظ کرده اند، ضمن آنکه سر نوشت اقتصادی خود را به قدرتهای بزرگ مانند ژاپن، آلمان و آمریکا گره زده اند. به موازات این معادله، در تصمیم گیریها و مواضع سیاسی خود نیز انعطاف پذیرند و بر سر هم درون شبکه غرب عمل می کنند.

برداشتی تعیین کننده در اینجا وجود دارد: در فرایندهای جهانی شدن، اصل بر اقتصاد و بسیاری از تصمیم گیریها بر مسائل اقتصادی متمرکز است. نکته دوم و مهم تر اینکه اگر کشور میان پایه و در حال توسعه ای تصمیم به پیوستن به این فرایند بگیرد نباید به دنبال استقلال اقتصادی باشد، بلکه باید اقتصاد خود را با تار و پود اقتصاد جهانی بویژه اقتصاد غرب پیوند زند. گذشته از آن، این نکته را نباید از نظر دور داشت که نزدیک به ۷۰ درصد اقتصاد جهانی و سرمایه گذاری خارجی و تولید در میان کشورهای صنعتی است.^۲ حتی تصمیم به پیوستن به فرایندهای جهانی شدن، بهره برداری بهینه از آن را تضمین نمی کند. شور بختانه برخلاف تجارب تلخ تاریخی ایرانیان و به رغم اصول قانون اساسی ایران که فاصله گرفتن از مراکز قدرت را به علت سرشت استکباری شان سفارش می کند، رشد و توسعه رقابت اقتصادی بی همکاری با قدرتهای بزرگ اقتصادی امکان پذیر نیست. سرمایه، تکنولوژی، نوآوریها در زمینه مدیریت کالاها را راهبردی، کیفیت برتر تولید و... بیشتر از قدرتهای بزرگ اقتصادی است. به همان

مدیریت سیاسی وی بعنوان نخست‌وزیر داشته است.^۴

در ایرانی که همیشه دولت‌مردان نقش تعیین کننده داشته‌اند، درجه اطلاعات و گستره مشاهدات آنها می‌توانسته بسیار اثر گذار باشد. نقش چوئن لای در اوج قدرت مائو در چین بسیار گویاست. چوئن لای که معمار تحولات چین شناخته می‌شود، پیش از رسیدن به قدرت، شناخت ژرفی از جهان پیدا کرد و مشاهدات جهانی او بسیار چشمگیر بود. رفتار، عملکرد، جهت گیری و ابتکارهای چوئن لای در رهنمون شدن چین به عصر جدید و مائو زدایی فکری و سیاسی حتی در زمان حیات مائو شاید پیچیده ترین و هنرمندانه ترین کار سیاسی در سده بیستم باشد.^۵ در واقع، دن شیانو بینگ شاگرد و مجری نظریات و پیچیدگیهای سیاسی چوئن لای بود. ولی در ایران، از شخصیت‌های اصلی انقلاب جز یکی دو تن، کمتر کسی تجربه و مشاهدات جهانی داشت؛ بنابراین نمی‌شد انتظار داشت که در اوج رویدادهای انقلابی و اندیشه‌های انقلابی، رژیم تازه یادیدی بین المللی عمل کند. در کنار این واقعیت مهم جامعه‌شناسی سیاسی در مورد رجال پس از انقلاب، این نکته حائز اهمیت است که پیروزی انقلاب ایران بر آئیند مبارزات سیاسی دوره‌ای یک و نیم قرن بود که کانون و درونمایه اش ضد خارجی و ضد غربی تعریف می‌شد. از این رو نمی‌بایست از مدیران انقلاب که با انگلستان، روسیه، آمریکا و حکومت یکسره غرب گرای شاه مبارزه کرده بودند انتظار داشت که جز آن رفتار کنند. سرشت انقلاب اسلامی، ضد غربی و ضد خارجی و ضد حضور خارجی در ایران بود.

اهمیت طرح این موضوع از این زاویه است که پیوستن به فرآیند جهانی شدن، نیازمند نخبگانی سیاسی یادید بین المللی است. پذیرفتن جهانی شدن یعنی داشتن نگاه بین المللی به مسائل داخلی. چنین رهیافتی نه تنها با سنت‌های تاریخ معاصر ایران سازگاری ندارد، بلکه با درونمایه و پایگاه طبقاتی رجال پس از انقلاب که توان و ماهیت خود را ساخت بومی تعریف می‌کنند در تضاد است. گروه‌هایی که مدیران کشور را در دهه نخست انقلاب تشکیل دادند نیز بیشتر از افراد بومی جامعه بودند که تجربه کافی و شناخت ژرفی از جهان نداشتند و

اندازه که با قدرتهای بزرگ مشکل سیاسی و امنیتی وجود داشته باشد، روابط اقتصادی نیز تحت الشعاع قرار می‌گیرد و بهره‌برداری از امکانات محدود می‌شود. چیرگی مطلق نهاد حکومت و دولت بر مقدرات ایران که سنتی دیرینه در تاریخ سیاسی و اقتصاد سیاسی این کشور است، خود به خود جامعه را ضعیف می‌کند و بخشی از آن یعنی بخش خصوصی را که می‌تواند هدایت‌گر مناسبات اقتصادی باشد سخت محدود می‌سازد. در ایران، دولت مقدم بر جریان‌های اجتماعی، طبقات و اصناف است و نمی‌تواند با بخش‌هایی از جامعه در مدیریت کشور سهیم باشد. موفقیت مالزی، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان و به گونه‌فزاينده چین، فیلیپین و بنگلادش مرهون همراهی و همکاری نزدیک دولت با بخش خصوصی است.

جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه يك پدیده اقتصادی نبوده است؛ به گونه روشن، چه در طول جنگ تحمیلی و چه در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی، يك پدیده سیاسی-امنیتی بوده است. دوره سازندگی آقای رفسنجانی نیز در کنار فعالیتهای سیاسی و امنیتی کشور حرکت کرد و در دوره دوم ریاست جمهوری ایشان، بسیاری از مسائل اقتصادی تحت الشعاع مسائل سیاست داخلی و امنیت بین المللی قرار گرفت و کشور با تحریم‌های وسیع آمریکا روبه‌رو شد. اینکه جمهوری اسلامی ایران يك پدیده اقتصادی نبوده، نه تنها با خاستگاه ایدئولوژیک آن بلکه با پایگاه طبقاتی رجال سیاسی و نخبگان سیاسی و ایزاری آن نیز همخوانی دارد. دولت‌مردان جمهوری اسلامی از بومی ترین و محلی ترین اقشار اجتماعی ایران برخاستند؛ اشراف، سرمایه‌داران، صاحبان صنایع، بانکداران، بزرگ مالکان و زمین‌داران در میان سردمداران انقلاب و دولت‌مردان پس از پیروزی انقلاب اسلامی یافت نمی‌شدند. به تعبیر کارشناسان اقتصاد سیاسی، بیشتر رجال ایران پس از انقلاب دید بین المللی و اطلاعات و آگاهی گسترده‌ای از جهان و مسائل آن نداشتند. اگر تنها به دوران جوانی و میان‌سالی ماهاتیر محمد نخست‌وزیر مالزی بسنده کنیم، خواهیم دید که شناخت او در آن سالها از ژاپن و آگاهی اش از چگونگی نیرومند شدن آن کشور، چه نقش مهمی در شکل گیری اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی او و

○ پیوستن به فرآیند جهانی شدن، نیازمند نخبگانی سیاسی با دید بین المللی است. پذیرفتن جهانی شدن یعنی داشتن نگاه بین المللی به مسائل داخلی. چنین رهیافتی نه تنها با سنت‌های تاریخ معاصر ایران سازگاری ندارد، بلکه با درونمایه و پایگاه طبقاتی رجال پس از انقلاب که توان و ماهیت خود را ساخت بومی تعریف می‌کنند در تضاد است.

آمریکایه ایران نگاهی یکپارچه شد و امکان تفکیک مسائل، دستکم در مورد آمریکا از ایران گرفته شد. جمهوری اسلامی بایک پارادوکس مهم رویه‌رواست: از یک سو می‌خواهد رشد و پیشرفت کند و از سوی دیگر در پی حفظ استقلال کامل سیاسی و همچنین برقراری عدالت در فراسوی مرزهای کشور است. در واقع، ریشه پارادوکس در نوع نگاه به خود و نظام بین‌الملل است.

مشکل از آنجا آغاز می‌شود که قدرت و توسعه یافتگی نیازمند ابزارهایی است که از دسترس ایران دور است. شیوه تفکر رایج در جمهوری اسلامی نه در جهت نفی قدرت اقتصادی و تکنولوژیک غرب، بلکه همواره بر پایه مخالفت با مقاصد سیاسی و مبانی فلسفی و فزونی خواهی‌های غرب بوده است. پاسخ غرب نیز این بوده که غرب سیستمی یکپارچه است و ایران نمی‌تواند با بخشی از آن ارتباط برقرار کند و با بخشی دیگر مبارزه سیاسی و اعتقادی داشته باشد؛ اگر هم کشوری بخواد دست به چنین تفکیکی بزند، دستکم باید قدرتی همسنگ قدرت غرب داشته باشد. رویارویی سیاسی و امنیتی ایران و غرب نیز از همین جامه می‌گیرد. از آنجا که ایران این آمادگی فکری و ساختاری را ندارد که در تصمیم‌گیریهای سیاسی با غرب شریک شود یا همسو با آن عمل کند، طبیعی است که در حوزه اقتصادی با تنگناها و چه بسا تحریم‌هایی رویه‌رو می‌شود و دسترس‌سی‌اش به منابع و امکانات غربی محدود می‌گردد. پارادوکس «تقابل-تعامل» با محیط بین‌المللی، به سیاست‌گذارهایی گوناگون می‌انجامد و بر مسائل اجتماعی، فرهنگی، هنری، آموزشی و اقتصادی اثر مستقیم خواهد داشت. ماهیت نظام جمهوری اسلامی و مسائلی تاریخی که خواه ناخواه بر ذهن کارگزاران آن اثر گذاشته و بهر هیز از مشارکت‌پذیری با محیط بین‌الملل انجامیده، سبب شده است که دولت از سوی بخواد به گونه عادی و طبیعی با جهان ارتباط و تعامل داشته باشد و از سوی دیگر، همزمان، در برابر مراکز قدرت و صاحبان زور و امکانات بایستد و فراسوی مرزهای خود در پی عدالت‌گستری باشد.^۷

جمهوری اسلامی می‌خواهد دست به خصوصی‌سازی اقتصادی بزند؛ کاری که نیازمند تعامل و هماهنگی و سازگاری با بانک‌های خصوصی

نمی‌توانستند مسائل داخلی را با تحولات جهانی بسنجند. بسیاری کسان که مدیریت اقتصادی، بانکی، تجاری، صنعتی، اداری، دیپلماتیک و فرهنگی کشور را به عهده گرفتند، تنها پس از انقلاب و بیشتر در سال‌های پس از جنگ فرصت مشاهده جهان را پیدا کردند. نتیجه اینکه نه تنها شخصیت‌های اصلی بلکه بدنه اداری و مدیریتی کشور با سازوکار جهانی شدن که پس از پیروزی انقلاب اسلامی بسیار پیچیده تر شد آشنایی بایسته نیافت. به کارگیری اقسار یومی در مدیریت کشور در سال‌های پس از انقلاب نه تنها با سنت‌های دوران قاجار و پهلوی که گروه‌هایی خاص و دست‌چین شده به کار گمارده می‌شدند در تضاد بود، بلکه با توجه به جوان بودن و آسیب‌پذیر بودن نظام سیاسی، گونه‌ای کنترل مستقیم و امنیت نیز فراهم می‌کرد. هر چند با گذشت زمان، تقسیم‌بندی‌های تازه‌ای در سطح سیاسی و حتی بدنه نظام مدیریتی بروز کرد، اما هویت جمعی کارگزاران جمهوری اسلامی همچنان بومی باقی ماند.

جمهوری اسلامی ایران، بعنوان یک نظام سیاسی مستقل، بیش از هر چیز در پی آن بوده است که بر خلاف سبک و سیاق قاجارها و پهلوی‌ها، خود تصمیم بگیرد، از تأثیر قدرتهای بزرگ بر کنار بماند و در راهروهای قدرت آن، بیگانگان حضور نداشته باشند. شاید از دید بسیاری کسان که با استبداد و استثمار مبارزه کرده بودند، نگهداشت و پاسداری از این ویژگی، اصلی بوده است مهمتر از رشد و توسعه اقتصادی. رجال جمهوری اسلامی هیچ‌گاه خود را در وضعی ندیده‌اند که بخوانند با صاحبان قدرت در جهان کنار آیند و به تشریح مساعی بپردازند؛ و از این منظر، رسالت انقلابی و ماهیت دینی خود را حفظ کرده‌اند. مسئولان جمهوری اسلامی برای آنکه بتوانند هویت سیاسی و دینی خود را حفظ کنند، حوزه‌های گوناگون کشورداری را از هم جدا کرده‌اند. برای نمونه، تا سال ۱۹۹۵، نزدیک به ۳۲ درصد نفت ایران را شرکتهای آمریکایی می‌خریدند و این کار در شرایطی صورت می‌گرفت که ایران و آمریکا در جنگ تمام‌عیار لفظی، سیاسی و نااندازه‌ای امنیتی بایکدیگر بودند. در اوج اختلافها با غرب، جمهوری اسلامی ایران، مسائل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خود با غرب را از هم جدا کرد، ولی با تصویب قانون داماتو و تحریم‌های بعدی، نگاه

○ جمهوری اسلامی ایران، بعنوان یک نظام سیاسی مستقل، بیش از هر چیز در پی آن بوده است که بر خلاف سبک و سیاق قاجارها و پهلوی‌ها، خود تصمیم بگیرد، از تأثیر قدرتهای بزرگ بر کنار بماند و در راهروهای قدرت آن، بیگانگان حضور نداشته باشند. شاید از دید بسیاری کسان که با استبداد و استثمار مبارزه کرده بودند، نگهداشت و پاسداری از این ویژگی، اصلی بوده است مهمتر از رشد و توسعه اقتصادی.

خارجی و بنگاه‌های چندملیتی و در گرو سرمایه و تکنولوژی آنها است و در همان حال می‌خواهد با ایستارها و سیاست خارجی دولتهایی که این بانگها و بنگاهها از دل آنها برخاسته و به آنها پیوسته و وابسته‌اند بستیزد. به سخن دیگر، هم می‌خواهد از امکانات موجود جهانی بهره‌گیرد و هم سیاست خارجی ایدئولوژیک داشته باشد و نظم موجود جهان و ساختار غربی-استکباری آن را به چالش بخواند؛ می‌خواهد به گات و سازمان جهانی بازرگانی بپیوندد که قاعده سازان روابط اقتصادی در جهان و متأثر از منافع غرب و بویژه هفت کشور صنعتی‌اند، و در عین حال با همان هفت کشور صنعتی تعارض سیاسی و فلسفی داشته باشد و ویرایی کند. در واقع، جمهوری اسلامی خواسته است میان عملکردهای بیرونی و داخلی خود تفاوت قائل شود.^۸ رفتار کنونی جمهوری اسلامی از دید تاریخی قابل فهم است: قاجارها و پهلوی‌ها ساخت و وابسته بودند و کشور را در معرض نفوذ خارجی قرار می‌دادند؛ نظام سیاسی پس از انقلاب، تعامل با محیط بین‌المللی را به حداقل رساند. هر چند سیاست دوم و انکشی در برابر تجارب گذشته به شمار می‌آید، ولی بر سر هم از ضعفهای داخلی مایه می‌گیرد. گذشته از آن، در دوران پس از انقلاب، میزان سواد و آگاهی شهروندان و دانش و بینش قانونگذاران و نهادهای سیاسی بالا رفته و نقش شهروندان پررنگ‌تر شده است، ولی در همان حال، مشکلات فراوان اقتصادی و اجتماعی بر آسیب‌پذیریهای سیاسی افزوده است.

اولویت داشتن مبارزه با قدرتهای بزرگ، مخالفت با حکومت‌های وابسته در خاور میانه، آزادی فلسطین، پشتیبانی از شیعیان در همه جا و پاسخگویی به مخالفان در داخل و خارج، رشد و توسعه اقتصادی را کمابیش تا حد رفع نیازهای عمومی از راه فروش نفت پایین آورده است. جمهوری اسلامی بر آیند تاریخی و نهایی مبارزات با سلطه‌ی بیگانگان بر کشور و حکومت‌های وابسته در ایران بوده است. بنابراین، مهم‌ترین رسالت‌نسل‌های منتهی به جمهوری اسلامی این بوده است که ایران به استقلال سیاسی نسبی دست یابد؛ و این رسالت هم اکنون تحقق یافته است. کسانی که در گیر مبارزه سیاسی‌اند، به گونه طبیعی چندان در پی توسعه یافتگی، ایجاد مزیت نسبی و افزایش ثروت ملی نیستند و شاید بتوان از آنان انتظار دستور کار

توسعه یافتگی داشت. نسل‌های مدیر در ایران امروز وظیفه مهم تاریخی خود را به انجام رسانده‌اند و منزلت آنها در سیر خطی تحولات تاریخی ایران باید محفوظ بماند؛ اما پایداری استقلال سیاسی، نیازمند ثروت ملی و سامان داخلی است و شاید از این زاویه است که انتظار می‌رود نگاه مدیران به درون کشور و جهان، با روند سریع تحولات، تغییر کند. هم اکنون سازمان جهانی بازرگانی ۱۴۶ عضو دارد که بیش از ۹۷ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارند. به رغم درخواست ایران برای مذاکرات اولیه از سال ۱۳۷۵، مخالفت‌های جدی با گرایش‌های سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی موجب به تعویق افتادن این مذاکرات شده است.^۹ با پیوستن به سازمان جهانی بازرگانی، موانع تجارت خارجی ایران کاهش خواهد یافت. عضویت در این سازمان، توان رقابتی اقتصاد کشور را افزایش خواهد داد و گذشته از آن، باعث شتاب گرفتن خصوصی‌سازی، اصلاح نظام مالیاتی، از میان برداشته شدن موانع غیر تعرفه‌ای و تبدیل آنها به تعرفه‌های گمرکی و همچنین راه‌اندازی شبکه جامع اطلاع‌رسانی بازرگانی داخلی و خارجی خواهد شد.^{۱۰} اما تحقق این هدف‌ها در گرو جهت‌گیری‌های تازه سیاسی است.

بر پایه خوش‌بینانه‌ترین آمارها، شمار بیکاران در کشور نزدیک به سه میلیون نفر است و بیش‌بینی می‌شود که این رقم تا سال ۱۳۹۰ به پنج میلیون برسد.^{۱۱} در آمدسزانه کنونی در ایران با سال ۱۳۵۰ برابر است.^{۱۲} در سال ۱۳۵۶، سهم ایران در تجارت بین‌المللی نزدیک به سه درصد بود که اکنون به ۲۰ درصد رسیده است و با روند کنونی، در ده سال آینده به کمتر از یک‌دهم درصد خواهد رسید.^{۱۳} نزدیک به ۸۰ درصد منابع بودجه از محل صادرات نفت و رقم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کمابیش ۵۰۰ میلیون دلار است. با شرایط کنونی بیش‌بینی می‌شود که در آمدسزانه در سال ۱۳۹۴ به ۲۳۸۰ دلار برسد که از درآمد روزی ترکیه و تایلند کمتر است.^{۱۴} نسبت تجارت کالا به تولید ناخالص داخلی در ایران از ۳۲/۹ در صد در سال ۱۹۹۰ به ۱۷/۱ در صد در سال ۲۰۰۱ کاهش یافته، در حالی که در همین دوره سهم چین از ۳۲/۵ درصد به ۴۴ درصد افزایش پیدا کرده است. نسبت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به GDP در ایران در سال ۱۹۹۰ از صفر درصد به یک

○ شیوه تفکر رایج در جمهوری اسلامی نه در جهت نفی قدرت اقتصادی و تکنولوژیک غرب، بلکه همواره بر پایه مخالفت با مقاصد سیاسی و مبانی فلسفی و فزون‌خواهی‌های غرب بوده است. پاسخ غرب نیز این بوده که غرب سیستمی یکپارچه است و ایران نمی‌تواند با بخشی از آن ارتباط برقرار کند و با بخشی دیگر مبارزه سیاسی و اعتقادی داشته باشد؛ اگر هم کشوری بخواهد دست به چنین تفکیکی بزند، دستکم باید قدرتی همسنگ قدرت غرب داشته باشد.

دهم در صدو در همین دوره سهم چین از ۱/۳ درصد به ۴/۹ رسیده است.^{۱۵} ضمن اینکه نباید نارساییهای سنتی و ساختاری در اقتصاد ایران را نادیده گرفت، نپوستن به جریان جهانی، محرک و انگیزه‌ای برای تغییر در داخل و در قالب دادوستدهای سیاسی در داخل پدید نخواهد آورد. تحول به شیوه چینی، مالزیایی و ژاپنی (در نیمه نخست سده بیستم) بر همین اصل استوار بوده است.

به سخن دیگر، محک کیفیت و رشد، صحنه بین‌المللی است و در فضای داخلی کشور هانمی توان به گونه منطقی به سنجش و ارزیابی و مقایسه پرداخت. کالاهایی که اقتصاد ایران تولید می‌کند در بازار جهانی چندان طرفدار جدی ندارد.^{۱۶} در دوره‌ای که جمهوری اسلامی در پی تحکیم موقعیت خود بوده و نگاه بیرونی آن وجه سیاسی، مبارزاتی و امنیتی داشته، رقابت در صحنه جهانی بسیار افزایش یافته و نرخ رشد تجارت بین‌المللی به دو برابر نرخ رشد اقتصادی رسیده است. اما عامل بسیار تعیین کننده در ماتریس اقتصاد و سیاست خارجی این است که هر چه اقتصادیک کشور از اقتصاد بین‌الملل فاصله گیرد به همان اندازه نرخ رشد اقتصادی کاهش می‌یابد. توسعه اقتصادی قواعد ثابتی در روابط بین‌الملل پیدا کرده است: سرمایه‌گذاری خارجی، ارتباطات تکنولوژیک، خصوصی‌سازی اقتصادی، افزایش توانمندیها در صحنه رقابت بین‌المللی و نقش نیرومند دولت در عرضه خدمات.^{۱۷} در کنار مشکلات اقتصادی مانند کسری بودجه، نرخ بالای تورم، ناهمخوانی بازار کار با زمینه‌های ایجاد کار، رقابت ناپذیری اقتصاد ایران در صحنه بین‌المللی و شکاف چشمگیر میان درآمد سرانه ایران و دیگر کشورها، متغیر مهمتری که با موضوع حاکمیت ملی، جهانی شدن و جمهوری اسلامی ارتباط دارد، تعادل میان حوزه اقتصاد و حوزه قدرت است.

جای اقتصادی بخش خصوصی در مراکز قدرت ایران بسیار محدود است. در کشورهایی مانند آمریکا، ژاپن و آلمان، حاکمیت و بخش خصوصی دو دایره‌اند یکسر در داخل هم؛ در روسیه، هند، برزیل و چین، دو دایره متداخل را تشکیل می‌دهند؛ اما در ایران، حوزه بخش خصوصی و حوزه قدرت و حاکمیت دو دایره جدا از یکدیگرند.^{۱۸} به سخن

دیگر، حوزه سیاست و حوزه اقتصاد نمی‌توانند دو دستور کار متفاوت داشته باشند یا خواسته‌هایی متناقض را دنبال کنند. به همین دلیل، به استثنای مسائل کلان‌اداری و ساختاری جامعه و فرهنگ ایران، پویا نبودن اقتصاد ایران ریشه در خاستگاههای سیاسی و سیاست‌خارجی دارد. یکی از دست‌اندرکاران اقتصاد کشور در این زمینه می‌گوید: «اگر قوای مختلف و مسئولان مملکت بتوانند بین خودشان نظم و انضباط و سامان ایجاد کنند مادر واقع بزرگترین محرک لازم را برای توسعه فراهم کرده‌ایم. پول مشکل ما احل نمی‌کند. ما الان در راهبردهای کشور و در مسائل اساسی، متنوع و متکثر حرف می‌زنیم. در کشور ما از بس تشتهها، درگیرها و عدم پیوندها رایج شده، اگر منسجم شویم غیر طبیعی به نظر می‌رسد. به هر حال دستگاه برنامهریزی کشور اعلام خطر می‌کند که در عین اینکه ثروت مند هستید دارید خیلی خیلی فقیر می‌شوید و خیلی خیلی هم به وضع خطرناکی داریم می‌رسیم و عقب می‌افتیم؛ باید فکری بکنیم.»^{۱۹}

نتیجه‌گیری

باتوجه به اینکه شهروندان ایرانی در تاریخ معاصر کشور در چارچوب تشکلهای احزاب اثرگذاری جدی بر روند تحولات نداشته‌اند و بیشتر به صورت عمومی مؤثر افتاده‌اند، گرانیکه تحول، نهاد دولت و چارچوبهای حکومتی بوده است. در بیشتر جوامع در حال توسعه حکومت بسی بزرگتر از جامعه است؛ ولی در ایران حکومت فوق‌العاده بزرگتر از جامعه بوده و درآمد نفت در تقویت این سنت و ویژگی سیاست در ایران اثری بسیار تعیین کننده داشته است. حکومت جمهوری اسلامی، استقلال سیاسی کشور را که آرزوی نسلهای بی‌دری در تاریخ مبارزات ایران بوده بر آورده است، اما برای پایدار داشتن این استقلال سیاسی، باید راهبردی روشن داشته باشد. نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی در کانون پارادوکسهای گوناگونی هستند که از یک سو ریشه در تاریخ ایران و از سوی دیگر در لایه‌های متعدد و متضاد فرهنگ سیاسی و اقتصاد سیاسی ایران دارد. عملکرد حکومت در دوران پس از انقلاب ضمن آنکه بومی و با استقلال رأی بوده، به گونه‌ای رنگ جبر ان لطمات

○ از آنجا که ایران این آمادگی فکری و ساختاری را ندارد که در تصمیم‌گیریهای سیاسی با غرب شریک شود یا همسو با آن عمل کند، طبیعی است که در حوزه اقتصادی باتنگناها و چه بسا تحریمهایی روبرو می‌شود و دسترسی اش به منابع و امکانات غربی محدود می‌گردد. پارادوکس «تقابل - تعامل» با محیط بین‌المللی، به سیاست‌گذاریهایی گوناگون می‌انجامد و بر مسائل اجتماعی، فرهنگی، هنری، آموزشی و اقتصادی اثر مستقیم خواهد داشت.

از سوی دیگر ملاک باشد، توجه ویژه داخل، اولویت دادن به رشد شهر و ندان، بالا بردن سطح آموزش و رفاه عمومی، افزایش ثروت ملی، ارائه ی باروری يك سیستم و نظم منسجم اجتماعی و به کارگیری شایستگان و فرهیختگان، می تواند ضمانتی پایدار برای تأمین حاکمیت ملی در برابر بحرانها و چالشهای جهانی شدن باشد.

پانویسها:

- * این نوشتار بخشی است از کتاب ایران و جهانی شدن؛ چالشها و راه حلها اثر جناب آقای دکتر محمود سریع القلم، از انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک، مرداد ۱۳۸۴.
1. R.S. Milne and Diane Mauzy, *Malaysian Politics under Mahathir*, New York: Routledge, 1999, pp. 102. pp.
 ۲. مصاحبه با موسی غنی نژاد، روزنامه حیات نو، ۱۰ شهریور ۱۳۸۱، ص ۶.
 3. Nancy Bird Sall, *On Globalization: Cheerleader's Cynics and Worried Doubters*, Building Trust, World Economic Forum, Global Agenda, 2003, pp. 32-34.
 4. Barbaca Watson Andaya and Leonard Andayn, *A History of Malaysia*, New York: Palgrave, 2001, pp. 301-336.
 5. Richard Nixon, *Leaders*, New York: Warner Books, 1982, pp. 217-248.
 ۶. محمود سریع القلم، «پارادوکسهای کشور ما»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۱، صص ۶-۷.
 ۷. همان، صص ۸-۹.
 ۸. همان، صص ۹-۱۰.
 ۹. وحید بزرگی، «ما و WTO»، روزنامه همشهری، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲، ص ۲۲.
 ۱۰. همان.
 ۱۱. مراجعه کنید به: مسعود نیلی و همکاران، استراتژی توسعه صنعتی کشور، تهران: دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۸۳.
 ۱۲. همان.
 ۱۳. منصور بیطرف، «اقتصاد جهان در کنترل شرکتهای فراملیتی»، روزنامه ایران، ۲۸/۱۰/۱۳۸۱، ص ۶.
 ۱۴. بهاره مهاجری، «آخرین فرصت»، روزنامه ایران، ۲۹/۵/۱۳۸۲، ص ۱۱.
 ۱۵. روزنامه ایران، ۲۹/۵/۱۳۸۲، ص ۱۲.
 ۱۶. مسعود نیلی، پیشین.
 ۱۷. همان.
 ۱۸. همان.
 ۱۹. مصاحبه با محمد ستاری فر، رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی، روزنامه ایران، ۲۹/۵/۱۳۸۲، ص ۱۳.

خارجیها به ایران و تسویه حساب تاریخی با غرب داشته است. هر چند روسیه و انگلیس آسیبهای بیشتری به خاک، منابع، هویت فرهنگی و استقلال سیاسی ایران زده اند، اما روشن است که رویارویی اصلی در دوران پس از انقلاب با آمریکا بوده است.

باتوجه به دریافت جهان اسلامی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی، بی گمان آمریکا نقش مهمتری در سلطه بردنای اسلام دارد، هر چند در حفظ و تثبیت پهلوی دوم نیز نقشی بسزای کرده است. حال پرسش اساسی این است که کدام هیافتها و اقدامات در مثلث پیشرفت اقتصادی، حاکمیت ملی و هویت اسلامی ایران، در کشاکشهای سیاسی و تبلیغاتی و اقتصادی با قدرتهای مسلط جهانی می تواند موفق شود. هویت دینی جمهوری اسلامی متغییری با اهمیت در تنظیم زوایای مثلث یادشده است؛ زیرا طراحی برای ایران تا اندازه ای با طراحی برای جمهوری اسلامی ایران متفاوت خواهد بود. جایگاه جامعه و حاکمیت و باز تعریف احتمالی این تشکل مهم مذهبی و سیاسی در کشور در جهت گیریهای اقتصادی، سیاست داخلی و سیاست خارجی بسیار تعیین کننده خواهد بود.

کارآمدی در اداره امور، اجرای فراگیر شایسته سالاری، شناخت همه جانبه از تحولات بین المللی، فرصت بررسی ژرف و دیدگاههای به هم پیوسته جهانی و به کارگیری نیروهای متفاوت سیاسی و اقتصادی در کشور نیز از جمله عواملی است که می تواند در بارورتر کردن مثلث یادشده مؤثر افتد. پرسش اساسی دوم این است که چگونه جمهوری اسلامی ایران می تواند کارآمد باشد؟ آیا نا کارآمدی به نارساییهای فکری، برنامه ریزی و مدیریتی مربوط می شود یا به گونه ای ریشه های ماهوی در نظام سیاسی دارد؟ آیا يك حکومت باید انتظار داشته باشد که شهروندان و وظایف خود را به خوبی انجام دهند و به گونه غیر سیال حامل افکار نخبگان سیاسی باشند؟ حلقه پیوند شهروندان و حاکمان چیست؟ پرسش اساسی سوم این است که تأمین حاکمیت ملی تا چه اندازه به نهادینه شدن ارتباطات فکری، دینی و کاربردی میان توده های مردم و نخبگان سیاسی وابسته است؟ اگر نظریه های سیاسی از يك سو و تجربه کشورهای هم ردیف ایران

○ باتوجه به اینکه
شهروندان ایرانی در تاریخ
معاصر کشور در چارچوب
تشکلهای و احزاب اثر گذاری
جدی بر روند تحولات
نداشته اند و بیشتر به
صورت عمومی مؤثر
افتاده اند، گرانیگاه تحول،
نهاد دولت و چارچوبهای
حکومتی بوده است. در
بیشتر جوامع در حال
توسعه حکومت بسی
بزرگتر از جامعه است؛ ولی
در ایران حکومت فوق العاده
بزرگتر از جامعه بوده و
درآمد نفت در تقویت این
سنت و ویژگی سیاست در
ایران اثری بسیار
تعیین کننده داشته است.